

پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۲ - سال یازدهم - شماره ۱۸۵۹ ۷

شرق

روزنامه

اندیشه - گزارش

نگاهی به دستاوردهای علمی برندگان نوبل فیزیک ۲۰۱۳	صفحه ۸
آشنایی با افرادی که از جایزه نوبل محروم شدند	صفحه ۹
گفت‌وگو با ریسی تشکل حامی معلولان که یک ساختمان هم ندارد	صفحه ۱۰

نگاه
گزارشی از وقایع ایسلند و چگونگی عبور از بحران
انقلاب ماهی تابه‌ها

واقعیت‌های سیاسی را باید جدی گرفت، ایدئولوژی واقع‌گرایی سیاسی را نه. پیشروی در واقعیت، ردیابی ترک‌ها و ناتمبیه‌های آن، بدون عقب‌نشینی به آنچه

هست؛ و پذیرش آن به‌عنوان آنچه باید باشد». جستجوی امید و تخیل آینده است. آنچه در قلب نظم‌موجود سرمایه‌داری پارلمنتاریسمی در فواصل سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۰۸ اتفاق افتاد می‌تواند به‌راستی آزمونی باشد برای این جستجو و گواهی بر این تخیل. یادداشت پیش‌رو گزارشی از وقایع انقلاب ایسلند است. در آغاز قرن، دولت ایسلند در مقیاسی گسترده سیاست مقررات‌زایی (deregulation) را در پیش گرفت؛ نخست با صدور مجوز استخراج منابع گرمایی زمین و برقایی و رانندازی کارخانه‌های بزرگ ذوب آلومینیم برای کمپانی‌های چندملیتی و سپس با خصوصی کردن سه بانک اصلی و بزرگ دولتی در سال ۲۰۰۲. اقدام نخست منجر به بحران‌های محیط‌زستی شد و اقدام منتهی به بحران‌های مالی. در طول سال‌ش ارزش بانک‌هایی که با قیمت پایین به آشنایان و نزدیکان احزاب حاکم‌استقلال و «پیشرفت» واگذار شده بودند با سرمایه‌ها وام‌های خارجی به ۱۲ برابر بودجه ملی ایسلند رسید. در اکتبر ۲۰۰۸ اما این حباب ترکید و هرسه بانک ورشکسته شدند به‌سرعت در طول شش‌هه نرخ بیکاری سه‌برابر شد. پریس بال و دول با کمک خصوصی دیگر پس از ورشکستگی ملی اعلام شدند و سپرده‌های بانکی آنها توسط دولت با حمایت صندوق بین‌المللی پول) تضمین شدند. سیاستی که درحقیقت برای حفاظت از سپرده‌های بزرگ سرمایه‌دارانی اتخاذ شده بود که خود موجد بحران بودند اما هزینه آن جز بر دوش صاحبان سپرده‌های کوچک و درواقع مردم عادی، نبود. انقلاب ایسلند اما با نمایشی تکفهره آغاز شد. در همان روزهای نخست بحران، هررد ترفسان شاعر و نمایشنامه‌نویس با نصب میکروفن و بلندگو رویرویی پارلمان، مردم را به صحبت درباره بحران دعوت و تشویق کرد. شبیه بعد، تجمعی سازماندهی‌شدهتر اتفاق افتاد؛ به‌سرعت گروهی تحت عنوان «اصداهای مردم» شکل گرفت و تجمعات شبیهه‌ادامه یافت. در ادامه، رویرویی پارلمان دولت دست راستی حاکم، پارلمان خیابان، اعلام موجودیت کرد و به انعکاس صداهای مردم پرداخت. هزاران ایسلندی هر شبیه با تجمع رویرویی ساختمان پارلمان و کوبیدن بر قللهمه‌وامهتانیهای خالی‌شان خواستار استعفاي دولت شدند. در ژانویه ۲۰۰۹ اعتراضات شدت یافت و در نتیجه برخورد پلیس با گاز اشک‌آور و اسبری فلفل صورتی شد به خود گرفت. ایسلند نخستین کشوری است که علان بحران، خود در جمع قربانیان قرار گرفتند. سرانجام در حالی که ساختمان دولت در محاصره مردم بود، دولت استعفا داد و برای نخستین‌بار در تاریخ ایسلند، ائتلافی دست چپی خواهان اصلاحات رادیکال، در انتخاباتی زودرس، مامور تشکیل دولت جدید شد.

انقلابی شگفت‌انگیز در کشوری که در گزارش ۲۰۰۸-۲۰۰۷ سازمان ملل، بالاترین شاخص توسعه انسانی را کسب کرده بود. در نخستین اقدامات دوايد لدوسون، رییس بانکمرکز، پس از امتناع از استعفا، با تغییر قانون به شکل قانونی بر کنار شد. سقوط دولت اما پایان انقلاب نبوده، بحث‌ها، گردهمایی‌ها و تجمعات ادامه پیدا کرد. برای مدت بیش از یک سال، میدان عمومی شهر رویرویی پارلمان همان موقعیتی را داشت که آگویا یونان و از آغاز بحران تا امروز در سینماهای رینگایوئیک همان چیزی می‌گردد که در کلیساهای پاریس دوران کمون؛ جلسات بحث و تبادل‌نظر و تصمیم‌گیری، شفافیت‌مطلوبان بحث‌ها و امکان مباحثه شهروندان در تصمیمات بدون شک یادآور کمون پاریس است. در جلسات شهروندان، پناه‌ها و انجمن‌ها، جست‌وجوبرای نظام‌های مالی و سیاسی آرتائوتیو ادامه دارد و مباحثت‌رورسیرم بانکي بلندگو و بانک دموکراتیک موضوعات داغ روز هستند. یکی از مهم‌ترین مسایل پیش روی ایسلندی‌ها معضل بدهی مردم به بانک‌ها و بدهی بانک‌های ایسلندی به بانک‌های هلندی و انگلیسی بود. مردم راضی به پرداخت هزینه اشتباهات بانک‌ها نبودند. به‌طور مشخص دو فرایند سراسری در خصوص پرداخت بدهی‌ها بر گزار شد و دست آخر بنابر خواست قاطع عموم، بانک ملی ایسلند صرفاً ملزم به تضمین حساب‌های سپرده‌های ایسلندی شد و از پرداخت قروض خود به بانک‌های انگلیس و هلند سرباز زد؛ اقدامی که ختم کشورهای هلند و انگلیس را برانگیخت و صندوق بین‌المللی پول را با آشفت، بریتانیا با اِراجاع به قانون «ضدتوريسم» دارایی بانک‌های ایسلندی را در خاکست مسدود کرد و بعضاً حساب‌های مالی شهروندان ایسلند در همان فهرستی قرار گرفت که حساب‌های مظنونان به همکاری با القاعده و طالبان.

ایسلند با پشت‌کردن به سیاست ریاضت که فرم غالب مدیریت‌های دوران پس از بحران بوده است، با کنترل ارزش پول و نجات بازار از هجوم کالاهای وارداتی و با ملی کردن بانک‌ها و عدم پرداخت بدهی‌ها امروز بمعراتب وضعیت بهتری از یونان و ایرلند دارد و اوضاع زندگی شهروندان بهبود نسبی یافته است.

در مرور وقایع انقلاب ایسلند، اما الهام‌برانگیزترین اتفاق بی‌شک فرآیند شیوهای بود که ایسلندی‌ها برای تغییر قانونی اساسی‌شان در پیش گرفتند؛ قانون اساسی‌ای که میراث سخن اندیشمندان برجسته برای قرن‌ها بوده. در بدو امر، انجمنی ملی تشکیل شد با ۱۵۰۰انفر عضو که ۱۲۰۰نفر آنها به قید قرعه و صرفاً با در نظر گرفتن پراکندگی جغرافیایی، جنس و سن انتخاب شده‌اند؛ و چوپان و کارگران تئاتر گرفته تا کشاورز و روزنامه‌نگار؛ شیوایی استثنایی برای انتخاب نمایندگان و یادآور این حکم ژاک رانسیِر، فیلسوف فرانسوی که تنها معیار دموکراسی، بخت یا همان انتخاب خداست؛ تمام شهروندان، فارغ از صلاحیت آنها و به‌دور از معیارهای آریستوکراتیک دموکراسی‌های واقعاً موجود، سرازور حکمرانی هستند. عدم وابستگی جزئی به‌عنوان شرط کاندیداتوری در مجمع قانون اساسی ایسلند را نیز باید ضامنی دانست برای آنکه قدرت تصمیم‌گیری، برخلاف استانداردهای الیگارشیک پارلمنتاریسم سرمایه‌دارانه، به کسانی نرسد که بیشترین تمایل را به کسب آن دارند و از امکانات لازم برای اقناع و همراه کردن دیگران برخوردارند.

در حالی که بیش از هزاران مثقاله در مورد فوران آشفته‌شان ایفاایاجکول ایسلند منتشر شد، انتخابات انجمن ملی و مجمع قانون اساسی و دیگر وقایع انقلاب ایسلند، با وجود بداعت منحصربه‌فردشان، به هیچ‌وجه بازتاب درخوری در رسانه‌ها پیدا نکردند و به‌قدرت گزارشی از آنها منظره شده این بی‌توجهی عللهمه‌اما هنوز چندان هزینه گزافی نیست در نسبت با به صحنه‌آوردن امور ناممکن در مرز واقعیت‌ها و امر واقعی نظام سرمایه‌داری پارلمنتاریستی و در قبال انقلاب در قلب جغرافیای فرضی «پایان تاریخ».

فلسفه میان فرهنگی؛ شیوه زیستی مبتنی بر گفت‌وگو
یکی از مهم‌ترین و تأمل برانگیزترین مسایلی که در حوزه فلسفه میان فرهنگی مطرح است، رفتار فرهنگ‌های مختلف در برابر گرایش میان فرهنگی است. اگر فلسفه میان فرهنگی نظری امروز تمایل به اندیشیدن با دیگری و قساروی از نگاه مطلق انگارانه را در سر می‌پوراند، همین تمایل در صورت اجتماعی آن، در نحوه رفتار یک فرهنگ با دیگران ظاهر خواهد شد. فلسفه در تعبیر عام‌تر خود، با بینش میان فرهنگی گره خورده که به تازگی بر مجموعه وسیعی از فعالیت‌های پژوهشی و دانشگاهی اطلاق می‌شود. وجه مشترک این فعالیت‌ها توجه به شرایط کاملاً جدیدی است که در مناسبات میان فرهنگ‌ها پدید آمده است؛ شرایطی که همفکری اندیشمندان فرهنگ‌های مختلف، از رشته‌های مختلف را می‌طلبد. اما بیشتر نظاری این جریان فکری در کشورهای دیگر به‌صورت‌های گوناگونی فراهم شده؛ از مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی تا فلسفه فرهنگ. فلسفه میان فرهنگی نیز به‌لحاظ موضوع پژوهش و روش، میان فرهنگی و میان‌رشته‌ای است. تقویت بینش و نگاه میان فرهنگی به شکل طرحی نظری

یکی از مهم‌ترین و تأمل برانگیزترین مسایلی که در حوزه فلسفه میان فرهنگی مطرح است، رفتار فرهنگ‌های مختلف در برابر گرایش میان فرهنگی است. اگر فلسفه میان فرهنگی نظری امروز تمایل به اندیشیدن با دیگری و قساروی از نگاه مطلق انگارانه را در سر می‌پوراند، همین تمایل در صورت اجتماعی آن، در نحوه رفتار یک فرهنگ با دیگران ظاهر خواهد شد. فلسفه در تعبیر عام‌تر خود، با بینش میان فرهنگی گره خورده که به تازگی بر مجموعه وسیعی از فعالیت‌های پژوهشی و دانشگاهی اطلاق می‌شود. وجه مشترک این فعالیت‌ها توجه به شرایط کاملاً جدیدی است که در مناسبات میان فرهنگ‌ها پدید آمده است؛ شرایطی که همفکری اندیشمندان فرهنگ‌های مختلف، از رشته‌های مختلف را می‌طلبد. اما بیشتر نظاری این جریان فکری در کشورهای دیگر به‌صورت‌های گوناگونی فراهم شده؛ از مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی تا فلسفه فرهنگ. فلسفه میان فرهنگی نیز به‌لحاظ موضوع پژوهش و روش، میان فرهنگی و میان‌رشته‌ای است. تقویت بینش و نگاه میان فرهنگی به شکل طرحی نظری



فلسفه میان فرهنگی و عالم معاصر به‌کوشش علی‌اصغر مصلاح: ناشر: حکمت قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

میان متفکران، با طرح گفت‌وگوی فرهنگ‌ها تمدن‌ها در حوزه سیاست و اجتماع، موبد پیدایش وضعی جدید در عالم ماست. از آنجا که طرح گفت‌وگوی فرهنگ‌ها در عالی‌ترین سطح سیاسی به‌وسیله نمایندگی‌ای از ایران صورت گرفته، تشکل برخورد نظری ما با این موضوع می‌تواند حایز اهمیت باشد. گفت‌وگوی فرهنگ‌ها به‌عنوان یک استراتژی و شیوه عمل سیاسی و اجتماعی در عالم معاصر، بدون مبانی نظری نمی‌تواند خود را تثبیت کند و مقدمات استقرار و تداوم خود را فراهم کند. برخی متفکران، بینش و فلسفه میان فرهنگی را از منظر نظری، طرح گفت‌وگوی فرهنگ‌ها تلقی می‌کنند با این توصیف که فلسفه میان فرهنگی با همه ادبیات و پیشینه نظری و منطق و اصول خود، پشت‌توانه زیست مبتنی بر گفت‌وگو، صلح و همزیستی باشد؛ این مجموعه مقالاتی است که به کوشش علی‌اصغر مصلاح جمع‌آوری شده و در وهله اول نشان‌دهنده نحوه برخورد گروهی از متفکران و پژوهشگران ایرانی در مقابل موضوع و مسأله‌ای جدید است. در این مجموعه، مقالاتی از سیدمحمد خاتمی، علی‌اصغر مصلاح، عباس منوچهری، محمدرضا ریخته‌گران، شهرام پازوکی، میرجلال‌الدین کزازی، حمیدرضا آیت‌اللهی، محمدرضا حسین‌پهشتی، حسین پاینده، حسن بلخاری، حسین کلباسی و دیگر متفکران این حوزه گردآوری شده که محصول سمینار «فلسفه میان فرهنگی و عالم معاصر» است که در روزهای هفدهم و هجدهم اردیبهشت ۱۳۸۵ در دانشگاه علامه‌مطالبایی برگزار شده بود.



مقاله‌ای از «آلن بدیو» فیلسوف معاصر فرانسوی، درباره بحران یونان

تظاهرات ضدفاشیستی در یونان، نمایانگر ناتوانی

ترجمه: امیر رضا گلایی، صالح نجفی

«کمونیسم» که از آغاز قرن نوزدهم بر صحنه سیاست مسلط بود، از آن پس فقط برای اشاره به نوعی فضاخت تاریخی به‌کار می‌رود. این واقعیت که معادله «کمونیسم مساوی است با توتالیتریزم» باید طبیعی به نظر برسد و همه یکصدا بر آن صحه گذارند، خود نشان می‌دهد که انقلابیون در طی سال‌های فاجعه‌بار دهه ۱۹۸۰ متحمل چه شکست سنگینی شدند. البته، دولت‌های سوسیالیست و احزاب کمونیست، به‌خصوص در اتحاد شوروی، مبدل به دودستگاه مخوفی شده بودند که نمی‌توان از انتقاد قاطع و شدید به آن طفره رفت. اما این انتقاد باید به ما نیرو و توان بخشد. باید به تئوری و عمل ما خوراک رساند و به پیشرفتشان کمک کند نه اینکه به نوعی کناره‌گیری و دلزدگی منجر شود و طفل نوپای سیاست را با تشت حمام تاریخ بیرون اندازد (یعنی به‌واسطه فجاج نظام‌های سوسیالیسم واقعا موجود، ایده کمونیسم را به زلزلان تاریخ اندازد). این وضعیت ما را دچار حالت حیرت‌انگیزی کرده است؛ ما، در برخورد با دوری از تاریخ که برایمان اهمیت حیاتی دارد، عملاً در دست دیدگاه دشمن را پذیرفته‌ایم و آنانی که دیدگاه دشمن را نپذیرفته‌اند نیز همچنان دارند با همان ادبیات انگیز یک‌دیدی ور می‌روند. انگار نه انگار اتفاقی افتاده.

این پیروزی نماندین یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های دشمن ماست. آن‌زمان که کمونیسم هنوز توش و توانی داشت، ما عادت داشتیم آنچه را خود *langue de bois* می‌نامیدیم به باید استهزا بگیریم، یعنی زبان کلیشه‌ای و تکراری و نختما- کلماتی توخالی و صفاتی مغلق و پرطمطراق. امروز، یکی از نقاط قوت اصلی ایدئولوژی دموکراتیک رسمی دقیقاً این است که «زبان مغلق» در دسترس دارد که همه رسانه‌ها و همه دولت‌مدان ما بدون استثنا با آن سخن می‌گویند. شاید باورناتان نشود که اصطلاحاتی نظیر «دموکراسی»، «آزادی»، «حقوق بشر»، «بودجه متوازن»، «اصلاحات» و چیزی نیستند به غیر از عناصری از این زبان مغلق فراگیر؟ زبان پریشان واقعی ما، مبارزانی که مدت‌هاست استراتژی روشنی برای رهایی نداریم و زبان حاکی از همدردی و اجتناب‌ناپذیر دموکراسی جنبش گرا دردی از ما دوا نخواهند کرد. امرگ بر این یا آن، «اتحاد اتحاد»، رمز پیروزی»، «بیرون بیایید»، «مقاومت کنید»، «شورش حق ماست»... با این زبان می‌توان به‌طور موقت احساسات جمعی را برانگیخت و از نظر تاکتیکی بسیار هم مفید است - اما هیچ کمکی به حل مسأله فقدان استراتژی روشن نمی‌کند. این زبان فقیرتر از آن است که در بحث‌های انضمامی راجع به آینده اقدامات رهایی‌بخش به کار آید. موقعیت سیاسی قاطعا در گرو نیروی عصیان و گستره و شجاعت آن است. اما همچنین در گرو انضباط آن و حقایق است که آن عصیان قدرت اعلام آنها را دارد- اعلام‌هایی ناظر بر آینده استراتژی مبارزه و نمایانگر امکانی نو که در هیاهوی تبلیغات دشمن دیده نمی‌شود. به‌همین دلیل است که وجود جنبش‌های وسیع مردمی به تنهایی بینشی سیاسی به ما عرضه نمی‌کند. آنچه یک جنبش را بر پایه احساسات و تاثرات فردی استحکام می‌بخشد همواره خصلتی منفی دارد؛ از نوع آن چیزهایی که از بطن نفی‌های انتزاعی برمی‌آید، نفی‌هایی چون «امرگ بر سرمایه‌داری»، یا «نه به تعدیل اخراج‌ها پایان دهید»، یا «نه به ریاضت اقتصادی»، یا «مرگ بر تروییکای اروپایی»؛ که هیچ تأثیری ندارند جز پیوندزدن موقت جنبش به خصلت منفی احساسات بیرون‌کننده آن؛ اما در باب نفی‌های مشخص‌تر (مانند «مرگ بر مبارک» در خلال بهار عربی) باید گفت، از آن‌رو که هدفی دقیق دارند و لایه‌های مختلف مردم را درگرم می‌آورند، به‌راستی می‌توانند به نتیجه‌ای برسند، اما هرگز نمی‌توانند از دل آن نتیجه‌یاسی بیرون کنند و این اتفاقی است که امروزه در مصر و تونس شاهدیم: حزب‌های مرتجع و واپس‌گرا کشته‌های جنبشی را درو می‌کنند که هیچ نقشی در آنها نداشتند. هر سیاستی به‌معنای انتظام‌بخشیدن است به چیزهایی که ناپدید و پیش‌نهاد می‌کند و نه چیزهایی که نفی یا رد می‌کند. سیاست همواره اعتقاد راسخ فعلی و سازمان‌یافته است، کنش-تفکره آن؛ به امکان‌های نادیده اشاره دارد. شعارهایی نظیر «مقاومت» قاطعا برای به درگرم آوردن افراد مناسب است، اما

است از سرزندگی استراتژیک. امروزه، یکی از نقاط قوت اصلی ایدئولوژی دموکراتیک رسمی دقیقاً این است که «زبان مغلق» در دسترس دارد که همه رسانه‌ها و همه دولت‌مدان ما بدون استثنا با آن سخن می‌گویند. شاید باورناتان نشود که اصطلاحاتی نظیر «دموکراسی»، «آزادی»، «حقوق بشر»، «بودجه متوازن»، «اصلاحات» و چیزی نیستند به غیر از عناصری از این زبان مغلق تبلیغات زبان پریشان واقعی ما، مبارزانی که مدت‌هاست استراتژی روشنی برای رهایی نداریم و زبان حاکی از همدردی و اجتناب‌ناپذیر دموکراسی جنبش گرا دردی از ما دوا نخواهند کرد. امرگ بر این یا آن، «اتحاد اتحاد»، رمز پیروزی»، «بیرون بیایید»، «مقاومت کنید»، «شورش حق ماست»... با این زبان می‌توان به‌طور موقت احساسات جمعی را برانگیخت و از نظر تاکتیکی بسیار هم مفید است - اما هیچ کمکی به حل مسأله فقدان استراتژی روشن نمی‌کند. این زبان فقیرتر از آن است که در بحث‌های انضمامی راجع به آینده اقدامات رهایی‌بخش به کار آید. موقعیت سیاسی قاطعا در گرو نیروی عصیان و گستره و شجاعت آن است. اما همچنین در گرو انضباط آن و حقایق است که آن عصیان قدرت اعلام آنها را دارد- اعلام‌هایی ناظر بر آینده استراتژی مبارزه و نمایانگر امکانی نو که در هیاهوی تبلیغات دشمن دیده نمی‌شود. به‌همین دلیل است که وجود جنبش‌های وسیع مردمی به تنهایی بینشی سیاسی به ما عرضه نمی‌کند. آنچه یک جنبش را بر پایه احساسات و تاثرات فردی استحکام می‌بخشد همواره خصلتی منفی دارد؛ از نوع آن چیزهایی که از بطن نفی‌های انتزاعی برمی‌آید، نفی‌هایی چون «امرگ بر سرمایه‌داری»، یا «نه به تعدیل اخراج‌ها پایان دهید»، یا «نه به ریاضت اقتصادی»، یا «مرگ بر تروییکای اروپایی»؛ که هیچ تأثیری ندارند جز پیوندزدن موقت جنبش به خصلت منفی احساسات بیرون‌کننده آن؛ اما در باب نفی‌های مشخص‌تر (مانند «مرگ بر مبارک» در خلال بهار عربی) باید گفت، از آن‌رو که هدفی دقیق دارند و لایه‌های مختلف مردم را درگرم می‌آورند، به‌راستی می‌توانند به نتیجه‌ای برسند، اما هرگز نمی‌توانند از دل آن نتیجه‌یاسی بیرون کنند و این اتفاقی است که امروزه در مصر و تونس شاهدیم: حزب‌های مرتجع و واپس‌گرا کشته‌های جنبشی را درو می‌کنند که هیچ نقشی در آنها نداشتند. هر سیاستی به‌معنای انتظام‌بخشیدن است به چیزهایی که ناپدید و پیش‌نهاد می‌کند و نه چیزهایی که نفی یا رد می‌کند. سیاست همواره اعتقاد راسخ فعلی و سازمان‌یافته است، کنش-تفکره آن؛ به امکان‌های نادیده اشاره دارد. شعارهایی نظیر «مقاومت» قاطعا برای به درگرم آوردن افراد مناسب است، اما

است از سرزندگی استراتژیک. امروزه، یکی از نقاط قوت اصلی ایدئولوژی دموکراتیک رسمی دقیقاً این است که «زبان مغلق» در دسترس دارد که همه رسانه‌ها و همه دولت‌مدان ما بدون استثنا با آن سخن می‌گویند. شاید باورناتان نشود که اصطلاحاتی نظیر «دموکراسی»، «آزادی»، «حقوق بشر»، «بودجه متوازن»، «اصلاحات» و چیزی نیستند به غیر از عناصری از این زبان مغلق تبلیغات زبان پریشان واقعی ما، مبارزانی که مدت‌هاست استراتژی روشنی برای رهایی نداریم و زبان حاکی از همدردی و اجتناب‌ناپذیر دموکراسی جنبش گرا دردی از ما دوا نخواهند کرد. امرگ بر این یا آن، «اتحاد اتحاد»، رمز پیروزی»، «بیرون بیایید»، «مقاومت کنید»، «شورش حق ماست»... با این زبان می‌توان به‌طور موقت احساسات جمعی را برانگیخت و از نظر تاکتیکی بسیار هم مفید است - اما هیچ کمکی به حل مسأله فقدان استراتژی روشن نمی‌کند. این زبان فقیرتر از آن است که در بحث‌های انضمامی راجع به آینده اقدامات رهایی‌بخش به کار آید. موقعیت سیاسی قاطعا در گرو نیروی عصیان و گستره و شجاعت آن است. اما همچنین در گرو انضباط آن و حقایق است که آن عصیان قدرت اعلام آنها را دارد- اعلام‌هایی ناظر بر آینده استراتژی مبارزه و نمایانگر امکانی نو که در هیاهوی تبلیغات دشمن دیده نمی‌شود. به‌همین دلیل است که وجود جنبش‌های وسیع مردمی به تنهایی بینشی سیاسی به ما عرضه نمی‌کند. آنچه یک جنبش را بر پایه احساسات و تاثرات فردی استحکام می‌بخشد همواره خصلتی منفی دارد؛ از نوع آن چیزهایی که از بطن نفی‌های انتزاعی برمی‌آید، نفی‌هایی چون «امرگ بر سرمایه‌داری»، یا «نه به تعدیل اخراج‌ها پایان دهید»، یا «نه به ریاضت اقتصادی»، یا «مرگ بر تروییکای اروپایی»؛ که هیچ تأثیری ندارند جز پیوندزدن موقت جنبش به خصلت منفی احساسات بیرون‌کننده آن؛ اما در باب نفی‌های مشخص‌تر (مانند «مرگ بر مبارک» در خلال بهار عربی) باید گفت، از آن‌رو که هدفی دقیق دارند و لایه‌های مختلف مردم را درگرم می‌آورند، به‌راستی می‌توانند به نتیجه‌ای برسند، اما هرگز نمی‌توانند از دل آن نتیجه‌یاسی بیرون کنند و این اتفاقی است که امروزه در مصر و تونس شاهدیم: حزب‌های مرتجع و واپس‌گرا کشته‌های جنبشی را درو می‌کنند که هیچ نقشی در آنها نداشتند. هر سیاستی به‌معنای انتظام‌بخشیدن است به چیزهایی که ناپدید و پیش‌نهاد می‌کند و نه چیزهایی که نفی یا رد می‌کند. سیاست همواره اعتقاد راسخ فعلی و سازمان‌یافته است، کنش-تفکره آن؛ به امکان‌های نادیده اشاره دارد. شعارهایی نظیر «مقاومت» قاطعا برای به درگرم آوردن افراد مناسب است، اما

۱. مقصود از تروییکای اروپایی، سه نهاد بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول است که وام‌های مالی‌المللی به‌کشورهای بحران‌زده اعطا می‌کنند. همان وام‌هایی که خود موجب بحران شده بود.

منبع: گاردین	
می‌توان به الهیات متفکران یونانی، الهیات طبیعت‌شناسان میلئوس، تئوگونی‌های مرسوم به ارفنای، منشا آموزه الوهی-پسوتن نفس، سر وجود نزد پارمنیدس، هرakلیت و امپدکلس، اندیشمندان غایت‌انگار، نظر به‌هایی در برای سرشت و خاستگاه دین اشاره کرد. یگر در فصل نخست در تلاش است تا فقهی صحیح و دقیق را درآمیختگی بازنمایی‌های سنتی از خدایان و موافقه‌های ذهنی عقلانی، ارائه کند. اینکه چگونه تملات پیش‌سقراطیان درباره مسأله امر الوهی، با دیگر نحوه‌های اندیشه‌دینی پیوند دارد. در فصل دوم به اندیشه آنآکسیماندر و همچنین بحث از عمومیت و اشاعه مفاهیم دینی در اندیشه متفکران ایونیایی می‌پردازد. در فصل سوم می‌کوشد اثبات کند که کنسوفانس اساساً متفکر اصلی نبوده و شهرت خود را صرفاً از برای تقلایش در دفاع از فلسفه کسب کرده است. در فصل‌های بعدی به آرای پارمنیدس، هرakلیت، امپدکلس و نظام‌های ایونی می‌پردازد.	
نگاهی به کتاب «الهیات نخستین فیلسوفان یونان» پیش‌سقراطیان در سر آغازهای الهیاتی فلسفی	
این کتاب به شکل روشنی در تلاش است تا جایگاه ویژه اندیشمندان پیش‌سقراطی را در سرآغازهای الهیات فلسفی یونان شرح دهد. این اثر یکی در برجسته‌ترین پژوهش‌هایی است که به دگرگونی اندیشه امر الوهی از سرآغازهای آن – یعنی از طالس، آنآکسیماندر، تا سوفیست‌ها – می‌پردازد. یگر با علم به اینکه نزد پیش‌سقراطیان هرچند هنوز	
نویسنده: ورنر یگر	
ترجمه: فریده فرنودفر	
ناشر: حکمت	
قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان	

من با بیان احساس یا تأثیری آغاز می‌کنم که شاید شخصی یا غیرموجه باشد اما باتوجه به چیزهایی که درباره وضعیت می‌دانم گریزی از آن احساس ندارم؛ احساس ناتوانی سیاسی عمومی چیزی که امروزه در یونان رخ می‌دهد عصرای از این احساس است.

البته، شجاعت و نوآوری‌های تاکتیکی تظاهرات پیش‌رو و ضدفاشیستی به‌راستی وجدآور است. فراتر از این، چنین چیزهایی، حتی کاملاً لازم‌اند. اما آیا بدیع‌اند؟ نه، ابتدا اینها ویژگی‌های ثلث هر جنبش تودهای حقیقی است: برابری‌خواهی، دموکراسی تودهای، ابلاغ شعارها، شجاعت، واکنش‌های به‌موقع و... ما شاهد همه این چیزها در جنبش ۶۸ فرانسه بودیم، با همان انرژی و شور و همواره همراه با کمی دلهره. ما همین‌ها را اخیراً در میدان تحریر مصر نیز دیدیم؛ راستش، همه اینها باید در دوران اسپارتاکوس و توماس مونشر هم بوده باشند.

بگذارید موقتا از زاویه دیگری قضیه را بررسی کنیم.

یونان کشوری است واجد اهمیتی جهانی با تاریخی طولانی. کشوری است که مقاومتش در برابر سرکوبها و اشغالگری‌های بی‌دری، پیچیدگی تاریخی و یژتای پیدا کرده. کشوری که در آن جنبش کمونیستی، ازجمله در قالب مبارزه مسلحانه، بسیار قدرتمند بوده است. کشوری که حتی امروزه، جواانش سرمشق شورش‌های وسیع ریشه‌دار و پیگیرند. کشوری که بدون تردید، نیروهای واپس‌گرای سنتی‌اش بسیار سازمان‌یافته‌اند، اما همچنین منبع عظیمی از جنبش‌های بزرگ و پر جسارت مردمی دارد. کشوری که قطعا در آن سازمان‌های نیرومند فاشیستی یافت می‌شود، اما در عین حال حزب چپ‌گرای نیز هست که به نظر می‌رسد پایگاه انتخاباتی و مبارزاتی محکمی دارد. امروزه، همه چیز در این کشور به گونه‌ای رقم می‌خورد که گویی هیچ چیز جلودار سلطه بی‌چون‌وچرای سرمایه‌داری نیست؛ نظامی که بر اثر بحران درونی‌اش افسار پاره کرده گویی، تحت‌فرمان کمیته‌های خلق اساعه و دولت‌های نو کرسفته، کشور هیچ گزینهای غیر از فرامین دشمن‌دومی و سبانه مقامات اتحادیه اروپا ندارد. در حقیقت، در قبال مسایل پیش آمده و «راحل‌های» اتحادیه اروپا برای آنها، جنبش مقاومت از قرار معلوم بیش از آنکه بدیل سیاسی اصیلی عرضه کند، تاکتیک تاخیر را در پیش گرفته است. این است درس بزرگ روزگار؛ ما کافی نیست با همه قوا از شهامت مردم یونان حمایت کنیم. همچنین باید پایه‌های آنان ثامن کنیم که چه باید کرد تا این شهامت تهوری بی‌فایده نباشد و به ناپایدی نکشد.

آخر، نکته قابل‌توجه – بالاتر از همه در یونان، اما در جاهای دیگر نیز، مخصوصاً فرانسه – ناتوانی آشکار نیروهای مترقی است برای اندکی عقب‌راندن قدرت‌های اقتصادی و دولتی‌ای که می‌کوشند مردم را بی‌چون‌وچرا تابع قوانین جدید (اما همچنین سابقه‌دار و اساسی) لیبرالیسم تمام‌عیار سازند.

نتنها نیروهای مترقی هیچ پیشرفتی نکرده و کوچک‌ترین موفقیتی هم نداشته‌اند، بلکه سهیل است، نیروهای فاشیستی نیز رشد کرده‌اند و اینک در چارچوب واهی ملی‌گرای بی‌گانه‌هراسانه و نژادپرستانه، مدعی مخالفت در مقابل فرامین اتحادیه اروپا هستند. احساس می‌کنم علت ریشه‌ای این ناتوانی اساساً رنج و سستی مردم، کمبود شجاعت، یا پشتیبانی اکثریت از «شرهای لازم» نیست. شواهد زیادی رد بر این است که قابلیت مقاومت گسترده و قدرتمند مردمی وجود دارد. با این همه، از دل این کوشش‌ها هیچ تفکر سیاسی تازه‌ای در مقیاس وسیع سر بر نیاورده و از دل شعارهای معترضان هیچ واژگان تازه‌ای متولد نشده است و روسای اتحادیه‌های کارگری سرانجام موفق شدند همگان را متقاعد کنند تا صبر پیشه کنند. آن‌هم تا زمان انتخابات.

به‌رغم من امروزه فعالان سیاسی عمدتاً برای فهم و تغییر وضعیت‌های کنونی می‌کوشند مقلواتی را در سیاست به کار بندند که با مختصات فعلی‌شان، در عمل به کاری نمی‌آیند.

بعد از جنبش‌های فراگیر ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ما وارث دورانی پس طولانی بودیم که در آن نیروهای ضدانقلاب از لحاظ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی دست بالا را داشتند. این ضدانقلابی‌گری به‌طور موثر اعتماد و نیرویی را نابود کرد که زمانی قادر بود آگاهی عمومی را به ابتدایی‌ترین آزادهای سیاست رهایی‌بخش متعهد سازد- واژه‌هایی چون «مبارزه طبقاتی»، «اعتصاب عمومی»، «انقلاب»، «دموکراسی تودهای» و بسیاری دیگر، واژه کلیدی

کتاب الهیات نخستین فیلسوفان یونان، مجموعه سخنرانی‌هایی است که «ورنر یگر» در عنوان سخنرانی‌های گیتور در طی سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ در دانشگاه شیکاگو ایراد کرد است. موضوع این سخنرانی‌ها الهیات نخستین فیلسوفان یونان» است که چند دهه پیش از آن، «ادوارد کرده» اثر بسیار مهمی را با عنوان «تطور الهیات در فیلسوفان یونان» به رشته تحریر درآورد و به تحقیق و مطالعه در باب اندیشه دینی یونان از افلاطون تا فلوپتون پرداخته، اما «یگر» با این شعار که اندیشه‌های فلسفی درباره الوهیت را باید در خلال آرای اندیشمندان پیش از افلاطون اندیشه همان سرآغازها جست‌وجو کرد، محور سخنرانی‌هایش را به موضوع الهیات در دوره پیش‌سقراطی، یعنی دوران ماقبل سقراط و افلاطون محدود کرد. آنچه یگر را به مطالعه و تحقیق در این حوزه واداشت، درواقع اعتراض او به آرای برخی مورخان سده نوزدهم از جمله برنت، تاتری و گمپرس بود.	
الهیات نخستین فیلسوفان یونان	